

به نام خداوند پیشی و ماه



مجله‌ای برای ۸ تا ۱۴ ساله‌ها، شماره‌ی ۱۰، آبان ۱۴۰۲، ۱۳۰ هزار تومان

دُم‌دبیر:

قوٹی کنسرویان

نویسندگان و مترجمان:  
قوٹی کنسرویان

سدره احمدی، علی بخشی، کیت بوش، بهمن به‌دین، یکتا پورناجیان، هدا توکلی، بهاره جابری، مهلا جباری‌فرد، جیران جلالی، شهلا جوشقانی، لیلا جوشقانی، لیلا حبیبی، هانا حق‌پرست، آیدا حق‌نژاد، مروارید دریا، مزگان دریا، الیار روشن، لاله زارع، پانید زاده‌گل، سیدنوید سیدعلی‌اکبر، زهره عارفی، هدا عسکری، دنیا کاسبی، اعظم مهدوی، ندا منعم، هانا مولوی‌نیا، علی نائینیان، نسترن هاشمی، جسیکا یانگ

مجله‌ی هوپا  
در انتخاب،  
ویرایش و  
تصویرسازی  
مطالب ارسالی  
آزاد است.

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: علی عسگری  
سر‌دبیر: سیدنوید سیدعلی‌اکبر  
دستیار سر‌دبیر و مدیر داخلی: لیلا جوشقانی  
مدیر هنری: علی بخشی  
ویراستار: الهام رضوی

تصویر روی جلد:  
آوا حقیقی

تصویرگران:

غزاله باروتیان، جیمز بارکس، بهاره جابری، فاطمه زمانه‌رو، فریناز سلیمانی، سارا صابری، فاطمه علی‌پور، ویدا کریمی، گلنوش معینی، فاطمه نیک‌خواه، انسیه هادی  
طراح کاراکتر دُم‌دبیر: فریناز سلیمانی

دی ۱۴۰۲ منتظر  
شماره‌ی بعدی  
مجله‌ی هوپا  
باشید.

نشانی: تهران، میدان فاطمی، ابتدای خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی چهار، نشر هوپا  
کدپستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۸۵  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۶۱۵ - داخلی ۵۰۳ و ۵۰۱  
ایمیل: mag@hoopa.ir  
تلگرام (برای ارسال آثار و ارتباط): ۰۹۰۱۰۱۱۶۷۶۸  
تلگرام (برای اشتراک): ۰۹۳۷۰۹۳۴۴۳۹  
کانال تلگرام: hoopamag  
سایت: mag.hoopa.ir  
اینستاگرام مجله: hoopamag  
اینستاگرام هوپا: hoopa\_publication

مدیر فروش: مصطفی مقسمی  
مدیر چاپ: سینا برازوان  
لیتوگرافی، چاپ: نوید نواندیش

همه‌ی این آرم‌ها  
زیر پنبول من کار می‌کنن!  
البته... من به تار موشون  
رو با به کنسرو ماهی هم  
عوض نمی‌کنم.



فیلسوف کوچک

۶۷



گم شده در آواز نهنگ‌ها

مأمور ویژه

۶۴



شب‌پره‌ی هاروارد، اولین باگ کامپیوتری

نمونه‌گران برنده‌ی جایزه‌ی هانس کریستیان آندرسن

۶۲



یک نقاش عشق سفر



فهرست

Words of the World

۷۸



قلیم برای بازی بوق می‌زند

پیولا گرام

گرم‌لین

۷۶



شاماران

داستان دنیای دار

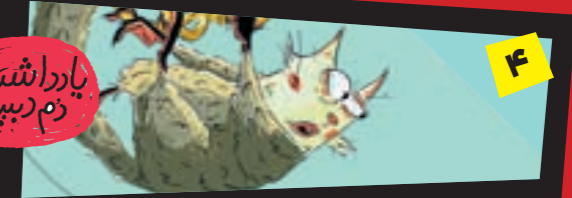
۷۰



هستی و حلزون خانه‌به‌دوش

پاردا شنت دم‌دبیر

۴



جیبی جواهرنگر

۱۴



شاهنامه آخرش سیکس‌پکه

دنیای قدیم قدیم

۱



زندگی جادویی یک ذهن شگفت‌انگیز

شهرهای مشهور

۶



پرونده‌ی خرابکاری‌های یک خلافکار خفن

پنجول بند

۸۲



جعبه‌ی سیاه خوش‌بختی

بوم بازپلوش

۸۱



میزگرد صندلی‌های مربع

۸۴



سوسکانسان؛ سرنوشت تکنولوژی و انسان

وحشی خانه

۹۹



گریه‌ی سخن‌گو، فضایی‌های لوس

فرش قرمز

۹۴



جواهری با تی‌شرت صورتی می‌گویی

ژن پوشت‌های گریه‌های خپاپانی

۹۱



آن روز که هلیا قلقلی‌پلو نمی‌خواست

کمیک استریپ

۲۷



همیمیا- نفرین پاره‌دیو اول

نویسندگان فردا

۳۸



سفر به خوش‌مزه‌ها کافه‌ماشین و دفترچه‌خاطرات سیرا سوری

په زودی

۲۰



کارآگاه سیتو در ایران

گازپه‌گاو پانصد معاصر

۵۵



ملکه‌ی نقطه‌ها

آشپزخانه‌ی هودی

۴۰



کیک‌فنجونی

کمیک استریپ

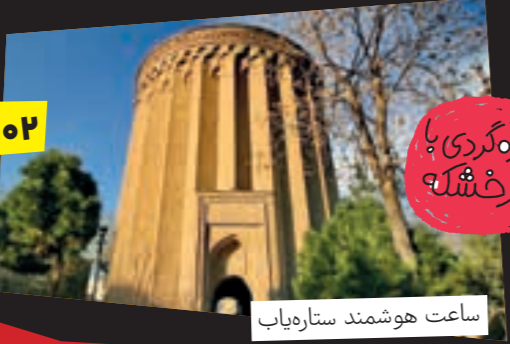
۵۰



ماجراجویی‌های روکو و زاکلین، فصل چهارم

موزه‌گردی با پنیر شکله

۱۰۲



ساعت هوشمند ستاره‌یاب

# یادداشت زدم دبیر

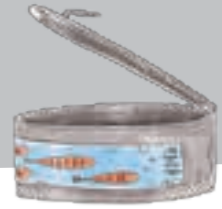
تصویرگر: فریناز سلیمانی

رفقا! کیوارگرها رو با گوشه تون اسکن کنید و نظر تون رو در باره ی متن و تصویرهای مبهم بگین. من پناه تکنولوژی نشستم دارم می فوتمشون.



## کارت دم دبیری

نام: قوطی نام خانوادگی: کنسرویان  
نام مستعار: در بازکن  
وزن: ۶ کیلوگرم  
قد: ۴۰ سانتی متر  
توانایی اصلی: پنچول کشیدن روی صورت کارمندان دیگر  
غذای مورد علاقه: دو سیخ کباب کوبیده



فلا رو اخراج کردم! چه معنی داره دستیار دم دبیر از خود دم دبیر سخت گیرتر باشه؟ هی بال می زنه اینور، بال می زنه اونور به من می گه تنبل! من دستیار استخدام کرده ام که کارم راحت تر شه، نه این که کارم بیشتر شه. این قدر توکم زده دم کم حجم شده، باید روغن ماهی تراپی کنم تا دوباره به ابهت سابق برگرده.

الآن دوره زمونه عوض شده. دور، دور تکنولوژی. اصلاً موضوع این شماره رو هم می داریم همین **تکنولوژی**. این روزها برای یه گربه ی مدرن، دستیار فلامینگو داشتن خیلی دُمده و قدیمیه. الآن کافیه گربه باشی و یه سر به سایت **پیشی پیشرو** بزنی و هر اپلیکیشنی که لازم داری روی تبلت داندلود کنی. هر چی که فکرش رو کنی پیدا می شه:

**اپ سفارش غذای پیشمک:** غذا خشک هاش حرف نداره، طعم موش فاضلابی اش رو پیشنهاد می کنم.

**اپ خاک انداز:** می آن خاکتون رو تمیز می کنن و می رن، غر هم نمی زدن که مگه چی خوردی که...

**اپ پیشناز:** توش عکس دست داوطلب هاست و هر کدوم رو دوست داشتی انتخاب می کنی و می آد نازت می کنه. اگه از قسمت پلاس انتخاب کنی، می تونی نازگن کولردار بگیری، با خودش یه کولر قابل حمل می آره.

**اپ پیشباز:** این اپ و اپ قبلی هر دو واسه یه شرکتن، ولی توی این یکی می تونی یه بازیکن با وسایل بازی مورد

نظرت انتخاب کنی، می آد باهات بازی می کنه و می ره. جوری هم آموزش دیدن که زیر یه ساعت خسته نمی شن. تو قسمت پلاس، بازیکن های خاص دارن، سلبریتی و بچه معروف و اینا...

**اپ شکارچی:** تو این اپ برات به صورت تصادفی و ناگهانی یه موش می ندازه رو صفحه و تو باید شکارش کنی. من از وقتی باهاش کار می کنم، مهارت های شکارم از ۶۰ درصد رسیده به ۸۰ درصد!

خلاصه تو پیشی پیشرو گشتم دنبال یه اپلیکیشن که جای فلا رو بگیره و این رو پیدا کردم:

## دُمیار

**پیش بینی کننده، پیشرو و پیشرفته باشید!**

سریع داندلودش کردم و یه اسکرین شات از لحظه ی داندلودم هم برای فلا فرستادم و سریع بلاکش کردم که نتونه جوابم رو بده.

دمیار رو باز کردم و همه ی اطلاعاتی رو که از خودم و کارهای مجله می خواست واردش کردم. دسترسی به دفترچه تلفن

و همه ی اپ های روی تبلت رو هم می خواست. اجازه دادم. اپ رو بستم، می خواستم با خیال راحت ولو بشم که صدای جاروبرقی بلند شد. با سبیل های سیخ شده پریدم رو لوستر. هر چی صبر کردم، صداش قطع نشد. پریدم پایین و دیدم صدا از تبلتمه. تبلت رو برداشتم، هر کاری کردم صدای جاروبرقی قطع نشد... حتی دکمه های صدا هم کار نمی کرد! دیدم یه پیغام اومده رو صفحه ی تبلت:

**میزان پیشرفت پروژه های شما در موقعیت بحرانی است. هر چه سریع تر برای پیشبرد پروژه ها اقدام کنید!**

همین الآن < > الآن نه!

سریع پنچولم رو کوبیدم رو < الآن نه! > صدای آژیر قطع نشد!

**تا زمانی که کار روی پروژه ها را شروع نکنید، صدای جاروبرقی قطع نمی شود.**

همین الآن < > الآن نه!

چییییی؟! پس چرا دو تا گزینه دادی؟! اپ خنگ! زدم روی «همین الآن» و صدای جاروبرقی بالأخره قطع شد. یه نفس عمیق کشیدم و رفتم جلو آینه پشم های سیخ سیخ ام رو صفا بدم. هنوز برس اول رو نکشیده بودم که دوباره صدای جاروبرقی بلند شد، این دفعه دوبرابر بلندتر.

پریدم رو تبلت. دیدم این پیام اومده:

**شما هنوز شروع نکرده اید!**

الآن شروع می کنم < > الآن نه!

این دفعه گول نخوردم. سریع زدم روی «الآن شروع می کنم» ولی چرا... گول خورده بودم، صدای جاروبرقی قطع نشد!



یکی از نزدیکان شما باید وضعیت شما را در حال کارکردن تأیید کند. ما به صورت خودکار کسی را انتخاب کرده ایم که در یک سال گذشته بیشترین ارتباط را با او داشته اید. یک پیامک به او ارسال شده. در صورت تأیید، صدای هشداردهنده قطع خواهد شد.

**ارسال پیامک تأییدگیر به: فلا مینگو (بال آتشی)**

میوو!!!





# پرونده‌ی خرابکاری‌های یک خلافتکار خفن

نویسنده: م. دریا

## خلاصه‌ی گزارش:

«هارلین کوینزل» در یک خانواده با مشکلات فراوان بزرگ شده؛ مادرش به او بی‌توجه بوده و پدرش خلافتکار و بیشتر وقتش را با اوباش می‌گذرانده، برادر کوچک‌ترش را هم در نوجوانی به طرز غم‌انگیزی از دست داده. این مشکلات باعث می‌شوند تا هارلین از نظر روحی وضعیت ناپایداری داشته باشد. هارلین به کالج می‌رود تا روان‌شناس شود. یکی از رؤیاهای او قهرمانی در مسابقات ژیمناستیک بوده، ولی چون پدرش می‌خواهد روی برنده‌شدن هارلین شرط‌بندی کند تا بدهی‌های خودش را تسویه کند، عمداً در مسابقه شکست می‌خورد.



بعد از پایان دانشگاه، در بیمارستان روان‌پزشکی آرکهام مشغول به کار می‌شود. او می‌خواهد پایان‌نامه‌اش را در مورد جنایتکار خطرناکی به نام جوکر بنویسد، ولی کم‌کم به جوکر علاقه‌مند می‌شود و به او کمک می‌کند تا از بیمارستان فرار کند. پس از فرار جوکر، هارلین تصمیم می‌گیرد خودش به جوکر ملحق شود و اسم خود را به «هارلی کوین» تغییر می‌دهد. اما جوکر از هارلی در جهت انجام جنایت‌های خودش استفاده می‌کند و همین باعث می‌شود تا هارلی به‌خاطر جوکر تبدیل به یک ابرشرور شود و با هم‌دستی او کارهای شرورانه‌ی زیادی انجام دهد؛ از جمله‌ی این کارها از بین بردن یکی از رابین‌ها (دستیاران بتمن)، تلاش برای نابودی بتمن، دزدی‌های متعدد و کارهای شرورانه‌ی دیگری است که

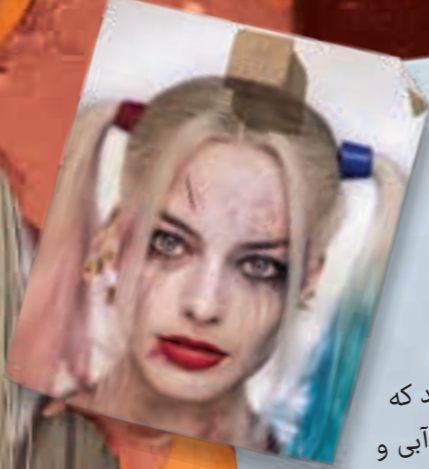
هارلی برای نشان دادن علاقه‌اش به جوکر آن‌ها را انجام می‌دهد. او از هارلی می‌خواهد تا برای اما در طول داستان، جوکر بارها به هارلی آسیب می‌زند؛ او از هارلی می‌سعی می‌کند اثبات علاقه‌اش خود را در استخر مواد شیمیایی پرت کند! یک بار دیگر هم سعی می‌کند هارلی را به‌تنهایی با یک راکت به فضا پرتاب کند که راکت منفجر می‌شود. در این اتفاق، هارلی به کمک دوستش «پویزن آی‌وی» نجات پیدا می‌کند و با معجون‌ی که پویزن آی‌وی به او می‌دهد، هارلی که یک انسان کاملاً معمولی بود، به نوعی قدرت و چابکی دست پیدا می‌کند و در برابر انواع سم‌ها مقاوم می‌شود.

هارلی کوین به‌همراه پویزن آی‌وی و «زن گربه‌ای» یک اتحاد سه‌نفره تشکیل می‌دهند و با هم همکاری می‌کنند. بعد از مرگ پویزن آی‌وی، هارلی کوین علاقه‌ی خود را به جوکر برقراری عدالت تلاش کند.

### پی‌نوشت

1. Harleen Frances Quinzel
  2. Harley Quinn
  3. Gotham City
  4. Poison Ivy
  5. Arkham
  6. Jason Todd
۷. رابین عنوان چندین شخصیت خیالی است که به‌عنوان همکاران تازه‌کار بتمن به او کمک می‌کردند و لباس مخصوص رابین را می‌پوشیدند.

**مشخصات:**  
**نام کامل:** هارلین فرانسیس کوینزل<sup>۱</sup>  
**مشهور به:** هارلی کوین<sup>۲</sup>  
**نژاد:** انسان  
**جنسیت:** زن  
**زادگاه:** گاتهام سیتی<sup>۳</sup>



**ویژگی‌های ظاهری:** پوست سفید با چشمان آبی و موی بلوند که به‌صورت خرگوشی می‌بندد و یک سمت آن در قسمت پایین آبی و سمت دیگر آن صورتی است.

**ویژگی‌های شخصیتی:** باهوش، جذاب، پارانرژی، غیرقابل پیش‌بینی، شرور و خشن با رفتاری کودکانه

**قدرت‌ها و توانایی‌ها:** باهوش، ماهر در استفاده از سلاح، ژیمناستیک‌کار حرفه‌ای، مقاوم در برابر بیشتر سموم، سریع و چابک

**هم‌دست‌ها:** جوکر، پویزن آی‌وی<sup>۴</sup>، زن گربه‌ای، بتمن

**فعالیت‌های مجرمانه:** فراری دادن جنایتکار خطرناک (جوکر) از بیمارستان روانی آرکهام<sup>۵</sup>، هم‌دستی در سوءقصد به کمیسر پلیس با گذاشتن بمب در شام، هم‌دستی در نابودی جیسون تاد<sup>۶</sup> (رابین<sup>۷</sup>، دستیار بتمن)، آدم‌ربایی، شکنجه‌کردن بتمن و رابین، دزدی از فروشگاه برای تفریح، آسیب‌رساندن به کودکان به‌وسیله‌ی بازی ویدئویی با مواد منفجره

**عاقبت:** کنارگذاشتن شرارت و کمک برای برقراری عدالت

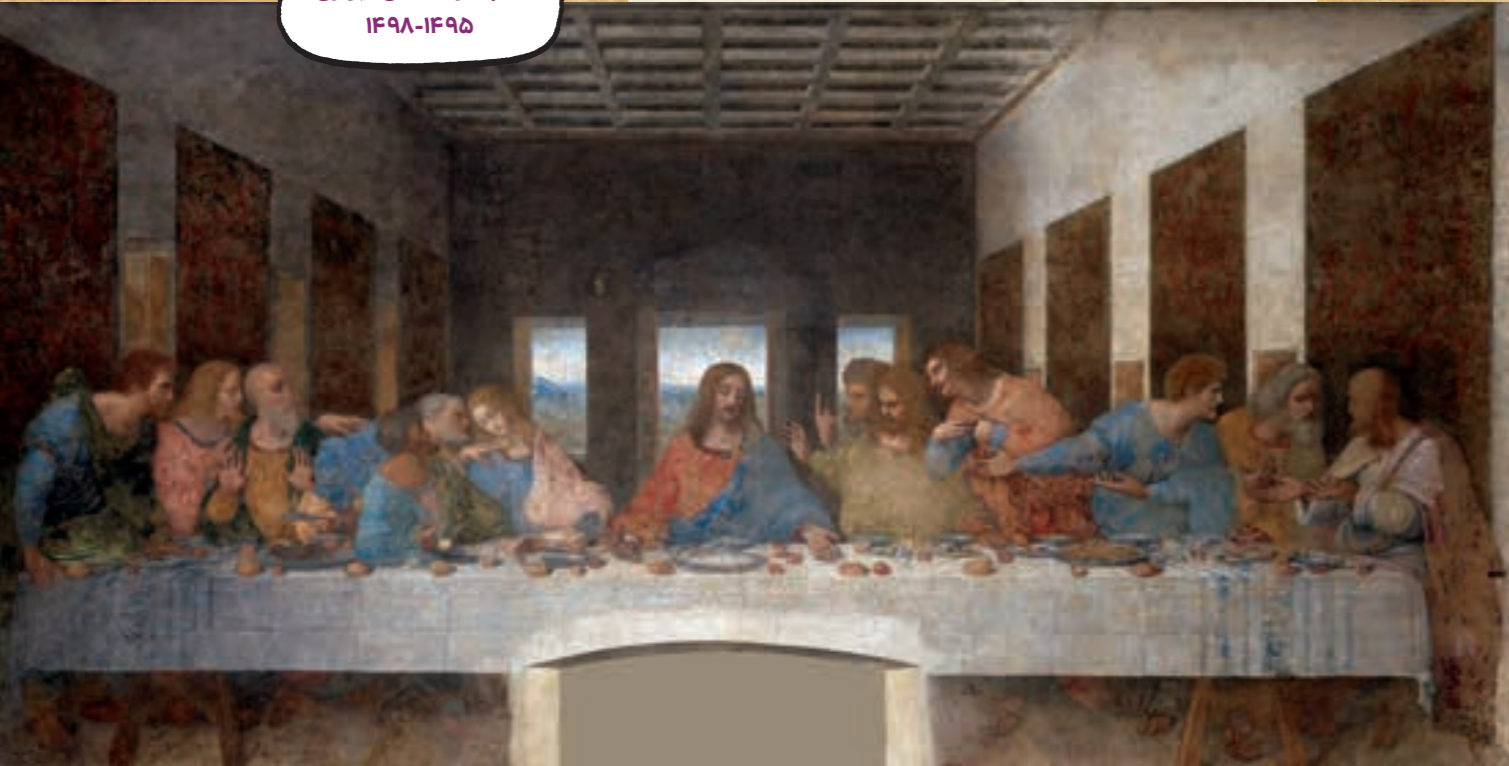
**وضعیت پرونده:** در جریان





مونا لیزا، رنگ و روغن روی چوب، ۱۵۰۳-۱۵۱۹

شام آخر، نقاشی دیواری، ۱۴۹۵-۱۴۹۸



### پرواز روح، جادوی قلممو

تصور کنید وارد دنیایی می‌شوید که در آن رنگ‌ها می‌رقصند و داستان‌ها زنده می‌شوند! همه می‌دانند که داوینچی بی‌شک یکی از برترین هنرمندان و نقاشان این کره‌ی خاکی بوده. آثار او درست مانند پنجره‌هایی جادویی هستند که ما را به ماجراجویی‌های تازه‌ای می‌برند؛ آثاری مانند «مونالیزا»، «شام آخر»، «مرد ویترویی». در هر یک از این آثار، هزاران حرف نگفته پنهان است، نقاشی‌هایی که به نظر می‌رسد روح دارند، می‌تپند و هنوز هم بعد از صدها سال گویی با آدم حرف می‌زنند. اما این فقط سرآغازی برای ظهور درخشان داوینچی است و اصلاً تمام ماجرا نیست.

### میراث لئوناردو

حقیقت این است که لئوناردو فقط یک نقاش نبود، او دانشمند بزرگ و تأثیرگذاری بود و با خلاقیتی بی‌حدوحصر همچنین مهندس و مخترع هم بود؛ مخترع چیزهایی که حتی تصورش را هم نمی‌کنی!

### در دنیای هنر

او اولین هنرمند غربی بود که منظره را موضوع اصلی طرح خود قرار داد، اولین کسی که از رنگ‌وروغن برای نقاشی استفاده کرد و از «پرسپکتیو»، «سایه‌روشن»، «کنتراپوستو»، «اسفوماتو»<sup>۴</sup> و بسیاری از روش‌های ابتکاری مؤثر بهره برد. او در معماری و مجسمه‌سازی هم تعدادی آثار کم‌نظیر و دقیق و هوشمندانه از خود به جا گذاشت.



دنیای قدیم قدیم نویسنده: جیران جلالی

# زندگی جادویی پیک ذهن شگفت‌انگیز

در قلمروی تاریک ذهن آن‌جا که لحظه‌ها طعمه‌اند و غوطه‌ور در بی‌فکری‌ای مداوم نبوغ پرسه می‌زند الماس سینه‌سرخ در دریای شن، ستاره‌ای دنباله‌دار از جهان رؤیایی مطمئن...

یلوی آینه بفرش!



«هینت لمد بیله دستسین ریغلا نیتسنا»  
«هیهه هلینا بیله دستسین ریغلا غز آ»  
لئوناردو داوینچی!

### نبوغ درخشان لئوناردو

به دنیای شگفت‌انگیز لئوناردو داوینچی، هنرمند نابغه‌ی رنسانس خوش آمدید! لئوناردو ۵۷۰ سال پیش در یکی از شهرهای کوچک ایتالیا به اسم «وینچی» به دنیا آمد. پدرش، سِر پیه‌رو، یک وکیل ثروتمند فلورانس و مادرش، کاترینا، یک دختر دهقان بود. او سال‌های اول زندگی را با مادرش گذراند، اما بعد در خانه‌ی پدری، همراه پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمویش زندگی کرد. خیلی زود نبوغ عجیب و خارق‌العاده‌ای از خودش نشان داد. لئوناردو آشکارا ذهن شگفت‌انگیزی داشت، اما باور کنید یا نه، او هرگز به مدرسه نرفت و در عوض، خواندن، نوشتن و ریاضیات در خانه به او آموزش داده شد. او در هنر و علوم مختلف، کنجکاو و سیری‌ناپذیری داشت، کنجکاو کودکانه‌ای که تا ابد با او ماند و میراثی جادویی، الهام‌بخش و بی‌مثال از خود به جای گذاشت.

چهره‌ی لئوناردو داوینچی، احتمالاً اثر خودش، ۱۵۱۲



### رد پای لئوناردو

محققان معتقدند که تحقیقات لئوناردو به رشته‌های مختلف علوم کمک‌های خیلی زیادی کرد که به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

### آناتومی

او پایه‌گذار اصول آناتومی نوین و اولین کسی بود که درباره‌ی کودک در رحم مادر تحقیقات علمی بی‌سابقه‌ای کرد، و همین‌طور اولین کسی بود که طرح‌هایی از مغز و بطن‌های قلب ارائه داد.

### گیاه‌شناسی

لئوناردو بود که به ما گفت سن هر گیاه را می‌توان با شمارش دایره‌های موجود در برش ساقه‌ی آن گیاه محاسبه کرد. او با کشفیات بی‌شمارش پایه‌گذار علم گیاه‌شناسی مدرن بود.

### زمین‌شناسی و فیزیک

لئوناردو نخستین کسی بود که پدیده‌ی فرسایش خاک و بسیاری از اطلاعات دیگر در زمینه‌ی زمین‌شناسی و فیزیک را توضیح داد.

### اختراعات عجیب

طرح‌هایی مثل ماشین پرنده، هلی‌کوپتر، چتر نجات، نردبان قابل امتداد که هنوز مأموران آتش‌نشانی از آن استفاده می‌کنند، دوچرخه، آچار فرانسه‌ی قابل تنظیم، لوله‌ی تنفسی در غواصی، جک‌های هیدرولیکی، مبلمان تاشو، دستگاه روغن‌گیری از دانه‌ی زیتون، تعدادی ادوات موسیقی، ساعت شمانه‌دار آبی، صندلی راحتی مخصوص بیماران و جرثقیل برای لایروبی از دیگر اختراعات عجیب‌وغریب و جالب لئوناردو داوینچی است.

### کمک به پیشرفت صنایع

با آن‌که بعضی از طرح‌ها خیالی و غیرعملی بودند، ولی تعدادی از طرح‌ها تأثیر خیلی مهمی در پیشرفت صنایع داشتند؛ مثلاً یکی از مهم‌ترین اختراعات طراحی ماشین‌آلات خودکار مثل ماشین پارچه‌بافی بود. او دستگاه‌های متعددی را طراحی کرد که کارایی و روند تولیدات انسانی را افزایش می‌داد و در انقلاب صنعتی نقش خیلی مهمی داشت.

### اختراع سلاح‌ها و ابزارهای جنگی

تانک‌های زرهی، مسلسل خمپاره‌انداز، موشک‌های هدایت‌شونده و زیردریایی از اختراعات جنگی لئوناردو بود که هیچ‌کدامشان در زمان حیات وی اجرا نشد و به کسی آسیبی نزد. چون لئوناردو از جنگ متنفر و خواهان آرامش بود.

طرح یک اورنیتوپتر (Ornithopter)، ماشین پرنده‌ای که با بال‌زدن پرواز می‌کند، ۱۴۹۰



مطالعات داوینچی روی  
عضلات دست و شانه



### نقاش قاتل؟

شاید دلتان بخواهد دو تا از خصوصیات اخلاقی و عادت‌های عجیب لئوناردو را بدانید: تشریح اجساد<sup>۵</sup> و برعکس نوشت.

### تشریح اجساد

اول بگوییم که لئوناردو آزارش حتی به یک مورچه‌ی زنده هم نمی‌رسید. او عاشق طبیعت و حیوانات بود، اما درعین‌حال یکی از سرگرمی‌های همیشه‌اش کالبدشکافی حیوانات و انسان‌های مرده بود. این کار به اختراعات و کشفیاتش کمک می‌کرد. او به همین ترتیب دانش عمیقی از بدن انسان داشت و تصاویر رگ‌ها، ماهیچه‌ها و سیستم‌های عروقی را بسیار دقیق و فوق‌العاده می‌کشید.

### برعکس نوشت

معلوم نیست نوعی کدگذاری متون بود یا صرفاً عادتی عجیب، لئوناردو حدود ۶۰۰۰ صفحه نوشته پر از ایده، اختراع و افکار مختلف از خود به جای گذاشت، اما عجیب این‌جاست که بسیاری از این صفحات به صورت معکوس نوشته شده بودند و فقط در مقابل آینه خوانده می‌شدند!

طراحی یک حجم هندسی،  
۱۵۰۹



### نقاش پیشگو

لئوناردو بسیاری از کشفیات بزرگ سال‌های بعد را پیش‌بینی کرده بود!  
۴۰ سال قبل از کوپرنیک، داوینچی اعلام کرد: «خورشید حرکت نمی‌کند و زمین در مرکز مدار خورشید و در مرکز عالم هستی نیست.»  
۶۰ سال قبل از گالیله، گفت: «برای بررسی سطح ماه، به لنزهای درشت‌نما (تلسکوپ) نیاز است.»  
۲۰۰ سال قبل از نیوتون، نوشت: «از آن‌جا که هر شیء سنگین به سمت پایین تمایل دارد و نمی‌توان آن را به‌طور دائم در هوا معلق نگاه داشت، زمین باید کروی‌شکل باشد.»  
۴۰۰ سال قبل از داروین، او انسان را از تیره‌ی میمون‌ها دانست و نوشت: «انسان متفاوت از حیوانات نیست، مگر در آن‌چه تصادفی باشد.»

### پی‌نوشت

1. Leonardo da Vinci

۲. Perspective: ترسیم اندازه‌های هر سوژه همان‌طور که با چشم دیده می‌شوند. مثلاً اگر دو مداد کاملاً هم‌اندازه داشته باشیم و یکی را دورتر قرار دهیم آن را کوچکتر می‌بینیم.

۳. Contrapposto اصطلاحی در هنر مجسمه‌سازی است. حالت تعادل در وضعیتی که بیشتر وزن بدن بر روی یکی از پاها قرار گرفته و پای دیگر که آزاد است از قسمت زانو خم می‌شود.

۴. Sfumato یا محوکاری تکنیکی در هنر نقاشی است.

۵. کالبدشکافی یا بازکردن بدن حیوان‌ها یا انسان‌هایی که مرده‌اند. این کار برای تحقیقات علمی انجام می‌شود.

### غروب خورشید در سفر شگفت‌انگیز جاودانگی

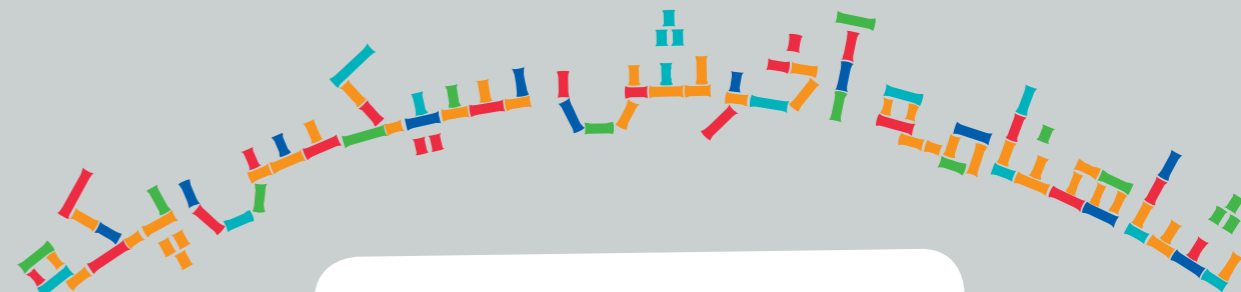
زندگی این هنرمند درست مثل یک فرش رنگارنگی دست‌بافت و اسرارآمیز است که با معماهایی ریزودرشت در هم تنیده شده. آخرین روزهای داوینچی مثل بخش اعظم زندگی‌اش جلوه‌ای اسرارآمیز داشت. خوش‌حال بود، چون فکر می‌کرد سپری‌کردن یک روز خوب، بی‌شک خواب خوشی هم در پیش دارد؛ اما ناراحت هم بود، چون با مرگش خیلی از کارهای حیرت‌انگیز و عجیبش نیمه‌کاره رها می‌شد...

نقشه‌ی شهر ایمولا، ۱۵۰۲



ماکتی بر مبنای یکی از  
ایده‌های داوینچی برای  
ساخت هلی‌کوپتر





جیگی جلوی آینه ایستاده بود و به خودش نگاه می‌کرد. احساس می‌کرد یک تغییر مهم کرده، اما نمی‌فهمید چه تغییری.

پوستم پررنگ شده؟ سوراخ دماغ عمیق‌تر شده؟ دمم چروک شده؟ لباسم آب رفته؟ آره، مشکل از لباسمه!



اما خیلی زود فهمید مشکل از لباسش نیست. جیگی یک‌کمی چاق شده بود و اضافه‌وزن برای سلامتی یک دایناسور خیلی ضرر دارد. برای همین، سریع شروع کرد به برنامه‌ریزی برای یک سفر پرتحرک. او از هوش مصنوعی برای پیدا کردن مقصد کمک گرفت.

دایناسوری هستم بنفش و مستعد چاقی، اما جهانگرد و فعال. چه کشوری را برای گردشگری به من پیشنهاد می‌کنی؟

کشوری که ۹۰ درصد مساحت آن را کوه و طبیعت بکر پوشانده و غذاهای سالم و خوش‌مزهای دارد: تاجیکستان. ویژگی: کوچک‌ترین کشور آسیای میانه و البته مرتفع‌ترین آن. زبان: فارسی تاجیکی، روسی پایتخت: دوشنبه سفر خوبی داشته باشید، دایناسور جان!



هوایمای جیگی یکشنبه صبح در دوشنبه به زمین نشست و او یک‌راست رفت تا در بلندترین و مهم‌ترین خیابان شهر پیاده‌روی کند: **خیابان رودکی**. دو طرف این خیابان پر بود از ساختمان‌های اداری و فرهنگی، سینماها، دانشگاه‌ها، رستوران‌ها و کافه‌ها، پارک‌ها و ساختمان‌های پاستلی‌رنگ جذاب. برای فرار از وسوسه‌ی کافه‌ها و رستوران‌ها، جیگی خودش را به یک پارک رساند: پارک بزرگ و زیبا به نام رودکی، پر از فواره‌های آب، درخت‌های سربه‌فلک‌کشیده و گل‌های رنگی. ورودی پارک یک سردر نیم‌دایره‌ای بزرگ داشت و جلوش مجسمه‌ی شاعر بزرگ پارسی‌زبان، رودکی را گذاشته بودند.

من به سؤالی دارم ازتون: چرا تو شاهنامه به‌عالم دیو و موجود عجیب‌غریب هست، ولی هیچی دایناسور نیست؟

داداش، اشتباه گرفته‌ای! باید بروی تهران، میدان فردوسی.







اگه قرار باشه یه روز مجسمه‌ی من رو بسازن، دوست دارم تو این حالت باشم.

جیگی شنیده بود که تاجیکستان در زمان هخامنشی جزو کشور ایران بوده، پس حدس می‌زد که اگر یک موزه پیدا کند، می‌تواند کلی آثار باستانی ببیند. خوشبختانه فقط کافی بود برود آن سر پارک رودکی. **موزه‌ی ملی تاجیکستان** منتظرش بود. موزه بخش‌های مختلف باستانی و معاصر داشت، ولی جیگی بیشتر از همه به مجسمه‌ی **بودا در نیروانا** علاقه‌مند شد. طول این مجسمه ۱۲.۸۵ متر و وزن آن ۵.۵ تن است.

بعد از گشت‌وگذار حسابی در موزه و دیدن فسیل یک پلنگ برفی و بقایای کشتی مارکوپولو، جیگی به حیاط موزه رفت و آن‌جا بود که برای اولین بار با **کوروش کبیر** ملاقات کرد. قرار بود از مجسمه‌ها سؤال نکند، ولی کوروش به مهربانی معروف بود و می‌شد حتی پیشش شکایت کرد.



فرزندم، به کوه‌های فان و منطقه‌ی پامیر برو. پایتخت این شکلی است دیگر!

هوش مصنوعی به من گفت تاجیکستان کشور کوه و طبیعت، ولی بیشتر کشور مجسمه‌هاست! پس من کی کوه‌نوردی کنم؟

جیگی به سمت جنوب‌شرقی پارک رفت تا یک مجسمه‌ی مشهور دیگر را ببیند، البته تصمیم گرفته بود دیگر از مجسمه‌ها سؤال نکند. مجسمه‌ی **اسماعیل سامانی** برای بزرگداشت یکی از حاکمان بزرگ دوره‌ی سامانی ساخته شده که شهر بخارا را پایتخت خودش قرار داده بود و به خاطر حمایت از رودکی، محبوب دل تاجیک‌هاست.

وای، منم واسه تولدم یه تاج گذاشتم سرم عین همین!



فکر نکنم عین همین بوده باشه ها! تاج این مجسمه از ده‌کیلو طلا ساخته شده. مگه نمی‌بینی پلیس ۲۴ ساعته از این‌جا محافظت می‌کنه؟

یک ساختمان نهم‌طبقه‌ی سفید نزدیک مجسمه نظر جیگی را به خودش جلب کرد. از پله‌های ساختمان بالا رفت و جلوی در ورودی درخواست

کرد یک راهنما داشته باشد. دختر جوانی آمد و ساختمان را به او معرفی

کرد: **کتابخانه‌ی ملی**

**تاجیکستان**، بزرگ‌ترین کتابخانه‌ی آسیای مرکزی، که محل نگهداری بیشتر از ده‌میلیون نسخه کتاب است.

جیگی اول از همه خواست بخش کتاب‌های قدیمی را ببیند که پر بود از نسخه‌های خطی و قدیمی به زبان فارسی و دری.



تحت تأثیر اطلاعاتتون قرار گرفتم، آقای دابناسور!

من اطلاعاتم درباره‌ی کتاب‌ها عالیه... هیچ می‌دونستید شاهنامه مال فردوسی‌ه؟

جیگی چهار دریاچه‌ی فیروزه‌ای‌رنگ دیگر در **دره‌ی علاءالدین** پیدا کرد و توی همه‌شان شنا کرد، اما اسبی پیدا نکرد. بعد یک اقامتگاه محلی پیدا کرد و از مهمان‌نوازی مردم آن‌جا حسابی هیجان‌زده شد. آن‌ها برایش غذای محلی آوردند و با سازهای بومی‌شان برایش موسیقی اجرا کردند و رقصیدند.

باید حتماً «اوگرپلو» و «اوشی‌پلو» رو امتحان کنی، «شیش‌کیاب» و «دل‌مه‌ی کلم» رو یادت نره! بعد از غذا هم «برات» «حلوای تره» و «نیشالو» می‌آرم.



جیگی شب را در هتلی به اسم **اوستا** ماند و صبح زود به سمت **کوه‌های فان** حرکت کرد. وقتی به دامنه‌ی کوه رسید، از منظره‌های کوهستانی و بکر و دریاچه‌های زلال شگفت‌زده شد. پنج ساعت کوه‌نوردی حال جیگی را جا آورد، احساس می‌کرد سبک شده است، اما...

این قله‌ها من رو یاد کوه‌های آلپ می‌ندازه، کوه‌های آلپ هم من رو یاد بستنی‌زمستونی، بستنی‌زمستونی هم یادم انداخت گرسنه‌مه!



بعد از خوردن آن همه غذا، یک پیاده‌روی جانانه لازم بود تا سفر جیگی پایان پرتحرک و خوشی داشته باشد. **پارک ملی پامیر** انتخاب خوبی بود. منطقه‌ی بدخشان یا پامیر در میان کوه‌های پامیر معروف به بام دنیاست و تقریباً نیمی از مساحت تاجیکستان را به خود اختصاص داده. کمی دور بود، اما ارزشش را داشت.

هی تو! تو اسب اسکندر نیستی؟



او یک ساندویچ رژیمی همراهش داشت که خوردنش فقط یک ثانیه طول کشید. بعد با کمی پیاده‌روی به **دریاچه‌ی اسکندرکول** رسید. مرد تاجیکی که کنار دریاچه بود افسانه‌ی اسب اسکندر مقدونی را برای جیگی تعریف کرد: اسب اسکندر قبل از لشکرکشی به هندوستان کنار این دریاچه مریض می‌شود و اسکندر او را همان‌جا رها می‌کند و به سفرش ادامه می‌دهد. اسب خودش را به درون دریاچه می‌اندازد و آرزوی مرگ اسکندر را می‌کند. بعد از مدتی، اسکندر در راه بازگشت از هندوستان می‌میرد، و اسب هنوز هم شب‌ها از دریاچه بیرون می‌آید و در سیزه‌زار اطراف می‌چرخد.

هی! سیکس‌پک شدم!

ببخشید، این آینه امروز ترک خورده!

جیگی به دوشنبه برگشت تا برگردد خانه. در **فرودگاه بین‌المللی دوشنبه**، در قسمت فری‌شاپ، جلوی یک آینه‌ی قدی ایستاد و خودش را برانداز کرد.



این یه افسانه است!

من می‌رم پیداش کنم.



به زودی



نویسنده: لاله زارع  
تصویرگر: فاطمه علی پور

همین‌که از هواپیما خارج شوند خیلی زود با ماشین به تخت‌جمشید می‌رسند، ولی اشتباه می‌کردند. آن‌ها با ماشین یک ساعت و نیم دیگر رفتند تا به تخت‌جمشید رسیدند.

کارآگاه سیتو گفت: «ایران خیلی بزرگه چین می‌ادو!»  
چین می‌ادو گفت: «بله، از خیلی از کشورها بزرگ‌تره، ولی از چین بزرگ‌تر نیست.»

توی هواپیما و در راه ایران کارآگاه سیتو به چین می‌ادو گفت: «من تا حالا حتی به یه رستوران ایرانی هم نرفته‌م.»  
چین می‌ادو گفت: «ولی پسرعموی من خیلی به ایران سفر کرده و از اون‌جا خوشش اومده.»  
کارآگاه سیتو و چین می‌ادو شب به تهران رسیدند و باز سوار هواپیما شدند و به شیراز رفتند. آن‌ها فکر می‌کردند



# کارآگاه سیتو

## در ایران



در کلانتری مرکز شهر همه‌چیز آرام بود. کارآگاه سیتو و دستیارش سروان چین می‌ادو در دفتر کارشان در حال تمرکز بودند. ناگهان در دفتر باز شد. چین می‌ادو از جا پرید. فرمانده تروئوس جلوی در بود.

- روزه‌خیر فرمانده!

- این صدای چیه سروان؟! کارآگاه سیتو دوباره خوابیده؟

- فکر کنم کارآگاه داره تمرکز می‌کنه.

- تمرکز! که این‌طور.

فرمانده تروئوس دستش را محکم روی میز کوبید. کارآگاه سیتو از روی صندلی پرید. یک دور دور خودش چرخید و فرمانده را دید.

کارآگاه سیتو، یه مأموریت مهم داری؛ باید بری ایران.

کارآگاه سیتو و چین می‌ادو با هم گفتند: «ایران؟!»

فرمانده تروئوس گفت: «بله. برای گرفتن یه شیخ توی تخت‌جمشید از ما کمک خواستن.»

وقتی بالأخره به تخت‌جمشید رسیدند، کارآگاه و دستیارش از پله‌های آن بالا رفتند و از بلندی به غروب خورشید نگاه کردند. از آن‌جا همه‌چیز معلوم بود. یک عقاب بالای سرشان پرواز می‌کرد.  
کارآگاه سیتو گفت: «این‌جا خیلی قشنگه چین می‌ادو!»  
چین می‌ادو گفت: «به اندازه‌ی دیوار چین قشنگه، شاید هم بیشتر.»

